

# تاج

## درس ششم قدرت اجتماعی

پاسخ دانش‌آموزان به پرسش معروف «علم بهتر است یا ثروت؟» را در درس انشاء به یاد دارید؟ چه پاسخی به این پرسش داده می‌شد؟ چرا چنین پرسشی زمانی پررنگ و زمانی کم‌رنگ می‌شود؟ شما این پدیده‌ها را چگونه می‌بینید؟

قدرت، ثروت و دانش در زندگی اجتماعی انسان، نقش بنیادی دارند. از آنجا که انسان همواره سه‌گانه قدرت، ثروت و دانش را پیش نیازهای (ارزش‌های واسطه‌ای) تأمین سعادت و کمال حقیقی خود می‌داند، همه آنها را خوب و خیر می‌دید. ولی وقتی عملکرد آنها – در تأمین سعادت انسان – با یکدیگر مقایسه می‌شد، عمدتاً عملکرد دانش، کاملاً مثبت (خیر و خوب)، عملکرد ثروت، خاکستری (نه خوب و نه بد) و عملکرد قدرت، بیشتر منفی (بد) ارزیابی می‌شد. اما در دوره اخیر و در گوشه‌ای از دنیا، برخی مدعی شدند همین ارزیابی‌های اخلاقی و نگاه وسیله‌ای به قدرت و ثروت، دست و پاگیر بوده و مانع توسعه و شکوفایی آنها در زندگی بشر شده است. بیش از این قدرت و ثروت (دنیا) را تحقیر نکنید. لذا از آن پس قدرت و ثروت از نظارت و کنترل داوری‌های اخلاقی، رها شدند تا با توسعه و گسترش آنها، زمینه آسایش و آرامش بشر فراهم شود و دانش نیز در قامت دانش‌های ابزاری (علوم تجربی) برای نیل به این هدف به خدمت گرفته شد. اما دیری نپایید که در کنار نتایج خیره‌کننده و شگرف توسعه قدرت و ثروت، پیامدهای دیگری همانند فقر، نابرابری، سرکوب، جنگ، تخریب طبیعت و... نیز ظاهر شدند. این پیامدهای ناخواسته و ناخوشایند، واکنش‌های شدیدی برانگیخت.

نخستین واکنش به موقعیت جدید ثروت صورت گرفت و بدینی سابق به قدرت، به ثروت نیز تسری پیدا کرد. ثروت دیگر نه یک امر خنثی و مباح (نه خوب و نه بد) بلکه ریشه بسیاری از ظلم‌ها و شرارت‌ها قلمداد شد.

مالکیت (منطق توزیع ثروت در میان انسان‌ها) دزدی خوانده شد و مورد تاخت و تاز قرار گرفت. واکنش شدید بعدی به موقعیت جدید دانش صورت گرفت و خوش‌بینی به دانش نیز مورد تردید جدی قرار گرفت. تا پیش از این منازعات بر سر قدرت و ثروت را به قضاوت دانش می‌سپردند ولی حالا دیگر، خود دانش نیز محل نزاع و کشمکش شده بود. دانش دیگر، ما را به روشنایی رهنمون نمی‌شود بلکه، دست در دست قدرت و ثروت رو به تاریکی و ظلمت می‌نهد.

این‌گونه بود که معنا و ارزش قدرت، ثروت و دانش مورد شک و تردید بنیادی قرار گرفت و کانونی برای چالش و منازعه گردید. در شرایطی که ارزشمندی قدرت، ثروت و دانش مورد تردید قرار می‌گیرد، بشر، صرفاً به فایده و لذت ناشی از آنها بسنده می‌کند. اما کاروان بشری در این نقطه، نیز متوقف نمی‌ماند و ما انسان‌ها همچنان می‌توانیم در مورد قدرت، ثروت و دانش بیندیشیم. در مورد تصور خود از این پدیده‌ها با یکدیگر گفت‌وگو کنید.

## قدرت و انواع آن

هرگاه موجودی بتواند کاری را با آگاهی و اراده خود انجام دهد، دارای قدرت است؛ انسان به دلیل اینکه کارهای خود را با آگاهی و اراده انجام می‌دهد، کنشگری قدرتمند است، البته قدرت انسان محدود است، به گونه‌ای که نمی‌تواند همه نیازهای خود را به تنهایی برآورده سازد و برای تأمین برخی از نیازهای اولیه زندگی خود، به کمک دیگران احتیاج دارد. اگر انسان برای رسیدن به اهداف خود بتواند بر اراده دیگران تأثیر بگذارد و اراده و کار ارادی آنان را به خدمت بگیرد، قدرت اجتماعی پیدا می‌شود. کسانی که در زندگی توان تأثیرگذاری بیشتری بر اراده دیگران دارند، از قدرت اجتماعی بیشتری برخوردار هستند. علاوه بر افراد، نهادها، سازمان‌ها، جوامع و... نیز دارای قدرت اجتماعی هستند.

«فرض کنید که دانش‌آموزی در کنار خیابان ایستاده و به خود می‌گوید من در این خیابان به تمام رانندگان اتومبیل دستور می‌دهم که از سمت راست حرکت کنند؛ و تمام رانندگان نیز آنچه را به آنها دستور می‌دهم انجام می‌دهند؛ اما اگر واقعا وسط خیابان بایستد و باور کند که قدرت کافی بر روی رانندگان اتومبیل دارد، تا آنها را مجبور به استفاده از سمت راست خیابان کند، مردم او را از لحاظ عقلی بیمار می‌دانند. از سوی دیگر فرض کنید که پلیس در وسط چهارراهی که حرکت اتومبیل‌ها به خط مستقیم انجام می‌شود ایستاده و ماشین‌ها را به چپ و راست هدایت می‌کند، پس عبور و مرور ماشین‌ها بنا به دستور او صورت می‌پذیرد. می‌توان گفت که پلیس این قدرت را دارد که رانندگان اتومبیل را به سمت چپ و راست (و نه مستقیم) هدایت سازد. اساس ایده قدرت همین است که: طرف (الف) به میزانی بر طرف (ب) قدرت دارد که بتواند او را وادار به کاری نماید که در وضع عادی انجام نمی‌دهد.»

درباره راه‌های تأثیرگذاری بر اراده دیگران گفت‌وگو کنید. برای تأثیرگذاران بر اراده دیگران چه کار می‌کنیم؟ آیا می‌توانیم صرفاً با استفاده از نیروی عضلات خود و بدون دخالت هیچ عامل دیگری، اراده دیگران را تابع اراده خود کنیم؟ ما با قدرت بدنی خود فقط می‌توانیم بر جسم دیگران اثر بگذاریم. هنگامی که کودکی را جابه‌جا می‌کنیم، او فعالیتی انجام نداده است، اما اگر از او بخواهیم فعالیت ارادی خود را مطابق اراده و میل ما انجام دهد، مثلاً از او بخواهیم با پای خودش راه برود، تنها راه، جلب تبعیت اوست. یعنی او باید بپذیرد مطابق آنچه از او می‌خواهیم عمل کند؛ و به همین دلیل است که قدرت اجتماعی، بدون پذیرش و توافق دیگران پدید نمی‌آید. تبعیت اراده یک انسان از انسان دیگر، به دو صورت می‌تواند باشد: تبعیت با کراهت؛ وقتی است که تبعیت ناشی از تهدید و ترس باشد.

تبعیت با رضایت؛ وقتی است که شخصی با میل درونی، مطابق اراده دیگری عمل کند. قدرتی که بدون استفاده از تهدید و با رضایت طرف مقابل به دست می‌آید دارای مقبولیت است و قدرتی که با مقبولیت همراه باشد و به صورت رسمی پذیرفته شده باشد، اقتدار نامیده می‌شود. قدرتی که با اکراه طرف مقابل انجام می‌شود تا چه زمانی می‌تواند تداوم داشته باشد؟

## قدرت مقبول و قدرت مشروع

همان‌گونه که گفته شد مقبولیت در جایی است که قدرت بدون اکراه و بلکه با رضایت باشد؛ اما مشروعیت قدرت به این معناست که قدرت براساس یک نظام عقیدتی و ارزشی خاص اعمال شود. اگر کسی که قدرت بر او اعمال می‌شود، از آنچه انجام می‌دهد احساس رضایت داشته باشد، این قدرت مقبول است؛ و اگر فعالیتش را با اکراه و تنها برای فرار از پیامدهای ناگواری که از طرف صاحب قدرت پدید می‌آید انجام دهد، قدرت مقبولیت ندارد. بنابراین مدار مقبولیت، خواست و اراده کسانی است که قدرت بر آنها اعمال می‌شود. اما، مدار مشروعیت، حق و باطل بودن است. اگر قدرت موافق حکم و قانون و اراده تشریحی خداوند اعمال شود، مشروعیت حقیقی دارد، اما اگر مبتنی بر ایدئولوژی‌های ساختگی بشری باشد، مشروعیت دروغین دارد.

مقبولیت و مشروعیت حقیقی می‌توانند با هم باشند و در برخی موارد نیز جدا از یکدیگر باشند. جایی که قدرت مطابق قانون و حکم الهی باشد و تبعیت از قانون نیز با رضایت و میل همراه باشد، اقتدار و قدرت هم مشروعیت حقیقی دارد و هم مقبولیت اجتماعی.

هنگامی که قدرت بر خلاف حکم و قانون الهی باشد و تبعیت از قدرت هم از روی احساس رضایت باشد، اقتداری مقبول، اما غیرمشروع شکل می‌گیرد.

به نظر شما آیا در جامعه‌ای که فرهنگ عمومی مردم، دینی باشد، قدرت نامشروع می‌تواند مقبولیت داشته باشد؟ دلیل خود را بیان کنید.

## قدرت سخت و قدرت نرم

قدرت سخت و نرم دوگانه دیگری است که انواع قدرت را بیان می‌کند. قدرت سخت، قدرتی است که از طریق ابزارهای خشن و زور و به‌طور آشکار توسط نهادهای نظامی و انتظامی اعمال می‌شود. اما قدرت نرم به شکل پنهان و از طریق نفوذ فرهنگی با ابزارهایی مانند رسانه و نهادهای آموزشی پیاده می‌شود. در گذشته این قدرت سخت یک کشورها بود که موجب سلطه بر سایر کشورها می‌شد، اما امروز این قدرت نرم است که سبب نفوذ از درون و استیلای فرهنگی می‌شود. انقلاب‌های رنگین عنوانی است که برای براندازی حکومت‌های مخالف غرب توسط قدرت نرم رسانه اطلاق می‌شود.

### گفت‌وگو کنید

در مورد نحوه استفاده از قدرت نرم شبکه‌های اجتماعی به منظور براندازی و ایجاد انقلاب‌های رنگین گفت‌وگو کنید.

یکی دیگر از ابزارهای اعمال قدرت نرم در سطح کلان، نظام آموزشی کشورهاست. از طریق نفوذ در نظام آموزشی می‌توان در یک کشور اعمال قدرت کرد و فرهنگ و جهان بینی نسل‌های آینده‌ساز آن کشور را مبتنی بر منافع و اغراض خود مهندسی کرد. در گذشته نبردهای بین دولت‌ها در قلمرو سرزمینی و با ابزار نظامی بود و رسانه‌ها آن را پوشش خبری می‌دادند، اما امروزه نبرد اصلی در حوزه فرهنگ و ذهن و با ابزار رسانه است و درگیری‌های نظامی در ادامه جنگ فرهنگی رخ می‌دهد.

امروزه با توسعه شبکه‌های اجتماعی در محیط مجازی، رویکرد کلان به قدرت جای خود را به رویکرد خرد داده است. بسیاری از کنشگران فردی با استفاده از این شبکه‌ها و توسعه ارتباطات اجتماعی خود، نفوذ و تأثیرگذاری به مراتب بیشتری از ساختارهای کلان دولتی در تغییر مناسبات فرهنگی و اجتماعی دارند.

### تحقیق کنید

امروزه در حوادث و بحران‌های اجتماعی، چهره‌های هنری و ورزشی (سلبریتی‌ها) با استفاده از شبکه‌های اجتماعی در محیط مجازی به گروهی مرجع تبدیل می‌شوند و نقش جریان‌ساز ایفا می‌کنند. برای نمونه در برخی حوادث غیرمترقبه نظیر زلزله این چهره‌ها برای امداد رسانی به آسیب‌دیدگان به جمع‌آوری کمک‌های مردمی اقدام می‌کنند. در مورد آثار این پدیده تحقیق کنید.

## رابطه قدرت و سیاست

سیاست چیست و چه رابطه‌ای با قدرت دارد؟ هرگاه قدرت برای رسیدن به هدفی معین سازمان پیدا کند، سیاست پدید می‌آید. زیرا سیاست، اعمال قدرت سازمان یافته برای دستیابی به هدفی معین است. سیاست در معنای عام خود، شامل هر نوع تدبیر و سازمان دادن قدرت است. هر جهان اجتماعی به تناسب هویت و فرهنگ خود، آرمان‌ها و ارزش‌های ویژه‌ای دارد و نمی‌تواند بدون سیاستی مناسب به ارزش‌ها و آرمان‌های خود دست یابد. مجموعه سازوکارهایی که برای اعمال سیاست‌های جهان اجتماعی وجود دارد، نظام سیاسی را شکل می‌دهد. در یک جهان اجتماعی، نظام سیاسی نمی‌تواند مستقل از نظام‌های دیگر مانند نظام فرهنگی، اقتصادی و... باشد؛ بلکه در تعامل با آنها قرار می‌گیرد. نظام سیاسی، بر نظام‌های دیگر، به‌ویژه نظام فرهنگی اثر می‌گذارد و از آنها نیز تأثیر می‌پذیرد. نظام فرهنگی عقاید، ارزش‌ها و اصول حاکم بر نظام سیاسی را تعیین می‌کند و اگر عملکرد نظام سیاسی در جهت عقاید و ارزش‌های فرهنگی جامعه باشد، نظام فرهنگی اقتدار نظام سیاسی را نیز تأمین می‌کند؛ اما اگر نظام سیاسی به دلایل داخلی و یا تحت تأثیر و فشار عوامل خارجی، از اصول و ارزش‌های فرهنگی خود عدول کند، نظام فرهنگی اقتدار نظام سیاسی را کاهش می‌دهد.

نظام سیاسی نیز اگر به ارزش‌های فرهنگی جامعه وفادار بماند، با استفاده از مدیریت سیاسی خود، به بسط و توسعه فرهنگ کمک می‌کند و اگر از ارزش‌ها و آرمان‌های فرهنگی دور شود زمینه تعارضات، تزلزل و بحران‌های فرهنگی و هویتی را پدید می‌آورد.

## انواع نظام سیاسی

نظام‌های سیاسی انواع گوناگونی دارند. با چه ملاک‌هایی می‌توان نظام‌های سیاسی را دسته‌بندی کرد و چه انواعی برای نظام‌های سیاسی وجود دارد؟ نظام‌های سیاسی براساس ملاک‌های گوناگون به انواع مختلفی دسته‌بندی می‌شوند.

از این ملاک‌ها و دسته‌بندی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- براساس کمیت افراد تأثیرگذار؛ با این ملاک، نظام‌های سیاسی و حکومت‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

(الف) نظام‌ها و حکومت‌هایی که در آن تنها اراده یک فرد تأثیرگذار است.

(ب) نظام‌هایی که تنها یک اقلیتی از مردم در آن تأثیرگذارند.

(ج) حکومت‌هایی که اکثریت مردم در سرنوشت سیاسی خود تأثیرگذارند.

۲- بر اساس روش تصمیم‌گیری؛ کسانی که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دخیل هستند، یا براساس خواسته‌ها و اغراض خود تصمیم می‌گیرند؛ یعنی هر نوع تصمیمی را برای خود جایز و مباح می‌دانند؛ یا آنکه بر مدار حقیقت و فضیلت و با موازین عقلی، تصمیم می‌گیرند.

۳- بر اساس دین‌مداری یا دنیامداری؛ نظام سیاسی دینی بر مدار احکام و قوانین الهی سازمان می‌یابد. نظام سیاسی سکولار و دنیوی، فقط ارزش‌ها و آرمان‌های دنیوی و این جهانی را مدنظر قرار می‌دهد.

ارسطو از دو ملاک اول و دوم برای دسته‌بندی نظام‌های سیاسی استفاده می‌کند و از شش نوع حکومت نام می‌برد.<sup>۱</sup> در سه نوع آنها، حاکمیت یک فرد، یک اقلیت یا اکثریت بر مدار خواسته‌ای نفسانی آنها شکل می‌گیرد و در سه نوع دیگر حاکمیت یک فرد، یک اقلیت یا اکثریت بر مدار حقیقت و فضیلت استوار است.

ارسطو، حاکمیت اکثریت را در صورتی که بر مدار خواسته‌های آنها باشد، دموکراسی می‌نامد. زیرا دموکراسی به معنای حاکمیت مردم است و در این نوع حاکمیت، مردم براساس خواسته‌ها و تمایلات خود حکومت می‌کنند.

او حکومتی را که در آن اکثریت مردم بر اساس حقیقت و فضیلت حضور و فعالیت دارند، جمهوری (پولیتی) می‌خواند. بدین ترتیب او بین حکومت جمهوری و دموکراسی تفاوت می‌گذارد. فارابی با افزودن ملاک سوم، مدینه فاضله را جامعه‌ای الهی می‌داند که براساس سنت و قانون الهی شکل می‌گیرد. از نظر او حقیقت با اراده الهی تعیین می‌شود و با کمک عقل و وحی شناخته می‌شود. در اندیشه فارابی جوامعی که ارزش‌ها و آرمان‌های آنها، عقلانی و الهی نباشد، جوامع جاهلی هستند.

۱- دسته‌بندی ارسطو از انواع حکومت‌ها

براساس خواست و میل افراد	براساس فضیلت	شیوه حکومت تعداد حاکمان
تیرانی (استبدادی)	مونارشی	فرد
الیگارش	اریستوکراسی	قلیت
دموکراسی	پولیتی (جمهوری)	اکثریت

لیبرال دموکراسی و جمهوری اسلامی: لیبرالیسم به معنای؟؟ و مباح دانستن همه امور برای انسان هاست دموکراسی به معنای حاکمیت مردم است. لیبرال دموکراسی، نوعی نظام سیاسی است که ادعا می کند با خواست و اراده اکثریت مردم سازمان می یابد. این نظام سیاسی، هیچ حقیقت و فضیلت فطری و جهان شمولی را به رسمیت نمی شناسد و حکومتی دنیوی و این جهانی است. این نظام سیاسی با فرهنگ جهان غرب که رویکردی دنیوی به عالم هستی دارد، سازگار است. آیا در اندیشه لیبرال دموکراسی می توان از مشروعیت حقیقی سخن گفت؟ چرا؟ جمهوری اسلامی با مردسالاری دینی، نوعی نظام سیاسی است که در جهان اسلام مورد توجه امت اسلامی قرار گرفته است. عنوان «جمهوری» در این ترکیب به معنای رسمیت شناختن حضور مؤثر مردم در نظام سیاسی است و کلمه «اسلامی» نشان دهنده این است که فعالیت مردم و نهادها بر مبنای عقاید و ارزش های اسلام سازمان پیدا می کند. در نظام اسلامی، احکام و مقررات با خواست مردم و در ذیل اراده و مثبت خداوند شکل می گیرند. در این دیدگاه عقل و وحی دو وسیله شناخت ارزش های الهی و احکام الهی و احکام و مقررات اجتماعی هستند و انسان ها مسئولیت شناخت و اجرای آنها را به عهده دارند.

#### گفت و گو کنید

درباره تفاوت جمهوری و دموکراسی از دیدگاه ارسطو گفت و گو کنید

### داوری علمی ارزش های سیاسی

کنش سیاسی و استفاده از قدرت، یا به قصد تغییر نظام و وضع سیاسی موجود صورت می پذیرد یا با هدف حفظ آن. اگر تمایل به حفظ وضع موجود باشد منظور آن است که از تغییر پیش گیری شود؛ هرگاه میل به تغییر باشد، منظور آن است که وضعیت بهتری حاصل شود. اما چگونه می توان تشخیص داد تغییرات مورد نظر در جهت بهتر یا بدتر شدن است؟ هدف تمامی کنش ها و انتخاب های سیاسی ما دستیابی به فضیلت های انسانی و سعادت عمومی است. فضیلت های انسانی جز در «زندگی خوب» و «جامعه خوب» محقق نمی شوند. از این رو راهنمای فعالیت های سیاسی، دسترسی به جامعه خوب برای دستیابی به فضیلت های انسانی است. امور سیاسی، مورد تأیید یا رد، انتخاب یا طرد و ستایش یا مذمت انسان ها قرار می گیرند؛ یعنی امور سیاسی خنثی نیستند، بلکه از انسان ها اطاعت، وفاداری، تصمیم و قضاوت می خواهند و هر کدام از این فعالیت ها می طلبد که آنها را براساس ملاک خوبی و بدی محک بزنیم و اگر چنین کاری نکنیم آنها را به منزله پدیده های سیاسی درک نکرده ایم.

بلکه آنها را با چیزهای دیگری اشتباه گرفتیم و به واقعیت آنها دسترسی پیدا نکردیم. برای قضاوت صحیح درباره امور سیاسی باید معیارهای حقیقی - خوب یا خیر - را بشناسیم. شاید در عمل، حل برخی از تعارض‌های ارزشی و تشخیص خوب از بد دشوار باشد، اما آیا اگر نتوانیم تشخیص دهیم که کدام یک از دو کوهی که قلّه آنها پشت ابرها پنهان است مرتفع‌تر است، بدین معناست که نمی‌توانیم تشخیص دهیم کوه از تپهٔ خاکی بلندتر است؟ اگر نتوانیم دربارهٔ جنگی که میان دو کشور همسایه که سال‌های متوالی ادامه داشته است قضاوت کنیم که کدام مقصر و کدام یک بی‌تقصیر است، آیا نمی‌توان حکم کرد که اشغال‌گری و تجاوز قابل قبول نیست؟ آیا باید دشواری شناخت خوب و بد در پاره‌ای موارد را، بهانه‌ای برای دست کشیدن از شناخت معتبر دانست؟ و ادعا کرد که داوری عقلانی و علمی میان کنش‌های سیاسی و نظام‌های سیاسی مختلف - تشخیص خوب از بد - ناممکن است؟

اکنون می‌خواهیم بدانیم علوم اجتماعی جدید برای مطالعهٔ ارزش‌های اجتماعی و سیاسی چه مسیری پیموده است؟ یک بار دیگر به یکسان‌انگاری نظم اجتماعی و نظم طبیعی و نتایج آن بیاندیشید. وقتی از الگوی علوم طبیعی و روش‌های آن برای مطالعه نظم اجتماعی استفاده می‌شود این خطر وجود دارد که دانش‌های به‌دست آمده که صرفاً محصول مطالعه جوامع غربی‌اند، به اشتباه به فرهنگ‌ها و جوامع دیگر تعمیم داده شوند؛ در مورد طبیعت ما با یک نظم جهان شمول مواجه هستیم و قوانین طبیعت، در همه مکان‌ها و زمان‌ها یکسان‌اند، و نتایج مطالعه ما در هر مکان و زمانی قابل تعمیم به تمامی مکان‌ها و زمان‌ها خواهد بود. ولی در مورد مطالعه و بررسی جوامع و فرهنگ‌ها این‌گونه نیست، مثلاً ما در مطالعه خود از جوامع غربی، نتایجی به‌دست می‌آوریم و آن را به جوامع متفاوت دیگری تعمیم می‌دهیم. برای پیش‌گیری از این خطر، ناگزیر می‌شویم سایر جوامع و فرهنگ‌ها را نیز مطالعه و بررسی کنیم. اما در مطالعه سایر جوامع و فرهنگ‌ها، معنای فرهنگ‌های دیگر و ارزش‌های آنها را در نمی‌یابیم زیرا آنها را از منظر غربی مطالعه می‌کنیم؛ منظری که از مطالعه جوامع غربی به‌دست آمده و مطابق و متناسب با آنهاست. برای جلوگیری از این خطر باید بکوشیم جوامع و فرهنگ‌های دیگر را از منظر خودشان مطالعه کنیم، یعنی با رویکرد تفهیمی آنها را همان‌گونه که خودشان فکر می‌کنند دریابیم. تعدد و تنوع فرهنگ‌ها و جوامع معاصر و قدیمی، علوم اجتماعی را درگیر مطالعات بی‌پایانی می‌سازد. معمولاً ادعاهای ارزشی فرهنگ‌ها و جوامع مختلف به مرزهای خودشان محدود نمی‌ماند و ما ناگزیر از مقایسه ارزش‌ها برای تشخیص ارزش‌های صحیح می‌شویم. ولی وقتی علوم اجتماعی برای مطالعه هر فرهنگ باید پیرو منظر خود آن فرهنگ باشد، امکان مقایسه و داوری فرهنگ‌ها و ارزش‌ها از دست می‌رود.



بنابراین از سویی جامعه‌شناسی پوزیتیویستی با منحصر کردن معنای علم در دانش‌آزمون‌پذیر و تجربی، ارزش‌های انسانی را از دایرهٔ مطالعهٔ علمی بیرون می‌راند و از این‌رو با ارزش‌زدایی و معنازدایی از قدرت، آن را - همانند انرژی - به‌عنوان یک پدیدهٔ فاقد معنا و خنثی مورد مطالعه قرار می‌دهد. از سوی دیگر جامعه‌شناسان تفهیمی نیز اگرچه امور سیاسی را پدیده‌هایی معنادار و ارزشی می‌دانند، اما از آنجا که علوم اجتماعی را تنها در شکل حسی و تجربی آن معتبر می‌دانند، این علوم را قادر به داوری دربارهٔ ارزش‌ها نمی‌دانند. جامعه‌شناسان تفهیمی صرفاً به توصیف ارزش‌ها و نظام‌های سیاسی بسنده می‌کنند و ملاک و معیاری برای ارزیابی علمی و عقلانی آنها ارائه نمی‌دهند. به‌عنوان مثال ماکس وبر در مطالعهٔ جوامع غربی، این جوامع را دچار «بحران آزادی یا اراده» و «بحران معنا» می‌بیند (اگر به درس چهارم رجوع کنید معنای این عبارات را بهتر متوجه می‌شوید) ولی معتقد است هیچ راهی علمی و عقلانی برای برون رفت از این مشکلات وجود ندارد.

به همین دلیل جامعه‌شناسان انتقادی معتقدند که رویکردهای پوزیتیویستی و تفهیمی به دلیل عدم پذیرش امکان داوری علمی و عقلانی ارزش‌های انسانی و اجتماعی، هر دو محافظه‌کارند و انسان‌ها را نسبت به وضعیت موجود منفعل و مجبور می‌سازند. جامعه‌شناسان انتقادی تلاش برای دستیابی به داوری علمی ارزش‌های انسانی به ویژه عرصهٔ قدرت را بخش جدایی‌ناپذیر زندگی اجتماعی انسان‌ها می‌دانند و دست شستن از این آرمان بزرگ را بن بست زندگی انسان معرفی می‌کنند.

#### گفت‌وگو کنید

زندگی انسان‌ها به‌ویژه در عرصهٔ سیاسی عرصهٔ گزینش و انتخاب ارزش‌هاست و به عبارت دقیق‌تری صحنهٔ منازعه و نبرد ارزش‌هاست. به‌نظر شما دست شستن از امکان داوری عقلانی و علمی ارزش‌های سیاسی و اجتماعی چه نتایجی در بر خواهد داشت؟

